



ORIGINAL RESEARCH ARTICLE

Specialized Monthly of Poetry, Order and Prose (Spring of Literatur) Existential imagery in the stories of Gholam Hossein Saedi

M. Bashiri¹, N. Ansari² *

1- Department of Persian Language and Literature, Allameh Tabatabai University, Tehran, Iran.

2- Department of Persian Language and Literature, Semnan University, Semnan, Iran.

ARTICLE INFO

Article History:

Received: 01 November 2020

Reviewed: 04 December 2020

Revised: 16 december 2020

Accepted: 01 February 2021

KEYWORDS

Philosophy of Existence,
Gholam Hossein Saedi,
Kierkegaard, Jaspers, Sartre

*Corresponding Author

✉ Na142335@gmail.com

☎ (+98 23) 31532189

ABSTRACT




BACKGROUND AND OBJECTIVES: Attention to existence has a special place in the works of Gholam Hossein Saedi because it shows sociality and concern for existence. Although the author seeks to break the shackles and dependencies, he has also used the components of existence "death, suffering, fear and sin" in his works. The purpose of this article is to clarify the components of the philosophy of existence in the collection of stories of Gholam Hossein Saedi.

METHODOLOGY: The research method in this article is descriptive and analytical and the information is collected by searching library resources.

FINDINGS: The whole effort of the philosophy of existence is to cover the various aspects of humanity that value the sum of the physical, mental and social forces of man. While adhering to this philosophy has brought the responsibility of commitment to Gholam Hossein Saedi. Following Sartre, Saedi touches everything to show the traces of death and despair in his works. In Saedi's works, we talk about the loneliness of the human subject, the inability to live and the emptiness of life and existence, and the presence of death, suffering, guilt and fear is felt everywhere.

CONCLUSION: The results of the research indicate the influence of Saedi's worldview on the analysis of philosophers. The course of events of Gholam Hossein Saedi's stories, for the depiction of social issues; He is free from any moral or religious claims, and his language reflects the daily life of all the weak and miserable sections of society. In most of his stories, Gholam Hossein Saedi has attacked the prevailing ideology in all aspects and tries to challenge all the social, cultural and economic sufferings of the society by challenging religious ideas and beliefs among different layers by challenging the institutionalized values. See the community; But after the rejection and condemnation of religious ideology, it offers nothing but despair, frustration, exhaustion, emptiness, and abandonment to a series of naturalistic or realist events and laws, an attractive or liberating solution for mankind. In fact, Saedi's main message is to express the loneliness and anonymity of the human soul. He does not intend to please the reader with unreasonable things.

DOI: [10.22034/bahareadab.2022.14.6290](https://doi.org/10.22034/bahareadab.2022.14.6290)

NUMBER OF REFERENCES	NUMBER OF TABLES	NUMBER OF FIGURES
 18	 0	 0

نشریه علمی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)

مقاله پژوهشی

تصویر اگزستانس در داستانهای غلامحسین ساعدی

محمود بشیری^۱، نیلوفر انصاری^{۲*}

۱- گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران.

۲- گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه سمنان، سمنان، ایران.

چکیده:

زمینه و هدف: توجه به اگزستانس از آنجاکه نمایانگر اجتماعی بودن و دغدغه‌مند بودن درباره هستی است، در آثار غلامحسین ساعدی، جایگاه ویژه‌ای دارد. این نویسنده با وجود اینکه در کار شکستن قیود و وابستگی‌هاست، از مؤلفه‌های اگزستانس «مرگ، رنج، ترس و گناه» نیز در آثارش بهره جسته است. هدف این مقاله روشن‌گری مؤلفه‌های فلسفه اگزستانس در مجموعه داستانهای غلامحسین ساعدی است.

تاریخ دریافت: ۱۱ آبان ۱۳۹۹

تاریخ داوری: ۱۴ آذر ۱۳۹۹

تاریخ اصلاح: ۲۶ آذر ۱۳۹۹

تاریخ پذیرش: ۱۳ بهمن ۱۳۹۹

روش مطالعه: روش تحقیق در این مقاله، توصیفی، تحلیلی است و اطلاعات از طریق جستجو در منابع کتابخانه‌ای گردآوری شده است.

کلمات کلیدی:

فلسفه اگزستانس، غلامحسین ساعدی،

کیرگور، یاسپرس، سارتر.

یافته‌ها: تمام تلاش فلسفه اگزستانس در جهت پوشش دادن وجوه مختلف بشری است که برای مجموع نیروهای جسمانی، روانی و اجتماعی انسان ارزش قائل است. ضمن اینکه دل‌بستگی به این فلسفه، مسئولیت متعهد بودن را نیز برای غلامحسین ساعدی به ارمغان آورده است. ساعدی به پیروی از سارتر بر روی هر چیزی دست می‌گذارد تا جای پای مرگ و ناامیدی را در آثارش نشان دهد. در آثار ساعدی، سخن از تنهایی سوژه انسانی، ناتوانی در زیستن و پوچی زندگی و هستی است و در همه جا حضور مرگ، رنج، گناه و ترس احساس می‌شود.

* نویسنده مسئول:

✉ Na142335@gmail.com

☎ ۳۱۵۳۲۱۸۹ (۲۳ ۹۸+)

نتیجه‌گیری: نتایج تحقیق حاکی از تأثیر جهانی ساعدی از تحلیل‌های فیلسوفان است. سیر وقایع داستانهای غلامحسین ساعدی، برای تصویر مسائل اجتماعی، فارغ از هر گونه ادعای اخلاقی و مذهبی است و زبان او نمایانگر زندگی روزمره همه اقشار ضعیف و مفلوک جامعه است. غلامحسین ساعدی در اکثر داستانهایش، ایدئولوژی حاکم را در همه جنبه‌ها مورد حمله قرار داده است و سعی دارد با به چالش کشیدن ارزشهای نهادینه‌شده، تمامی مصائب اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی جامعه را از جانب پندارها و باورهای تحلیل‌رفته مذهبی در بین لایه‌های مختلف جامعه ببیند؛ اما پس از طرد و محکومیت ایدئولوژی مذهبی، چیزی جز یأس، سرخوردگی، واماندگی، پوچی و رها شدن در سلسله حوادث و قوانین ناتوالیستی یا رئالیستی، راهکار جذاب یا رهایی‌بخش برای نوع بشر ارائه نمی‌دهد. در حقیقت پیام اصلی ساعدی، بیان تنهایی و گمنامی روح آدمی است. او قصد آن را ندارد که خواننده خود را به امور بی‌اعتبار دلخوش کند.

مقدمه

از جمله مکاتبی که غلامحسین ساعدی در سیر اندیشگی خود به آنها توجه ویژه دارد و بدقت آن را دنبال میکند، اگزیتانسن است. این نویسنده در آثار خود، بیش از هر چیز به دغدغه‌های انسان معاصر میپردازد و زندگی او را به چالش میکشد؛ بی‌آنکه بتواند راه چاره‌ای برای انسان سرگردان همعصر خویش بیابد. او در گیرودار یافتن فلسفه و هدف آفرینش انسان گرفتار است، چنانکه گویی رنجها و نابسامانیها و ابهام غم‌آور هدف زیستن، هر لحظه درونش را می‌آزارد و بیشتر به زخمش میزند؛ نیز این آزار تا جایی است که دیگران را به تعجب و شگفتی وامیدارد و آنها را به این باور میرساند که جستجوی او یک کنجکاوی بیمارگونه نسبت به معنی و هدف زندگی را آشکار میسازد. مسائل هستی و آفرینش موجب حیرت و سرگردانی این نویسنده شده و او را در برابر پرسشهایی بی‌پاسخ قرار داده است که در ذهن او توجیه‌پذیر نیستند و همین عدم توجیه، موجب دلمردگی اگزیتانسنی او میگردد. اگرچه ساعدی چهره‌نازیبایی از زندگی را به تصویر میکشد، برخلاف نظر برخی صاحب‌نظران چهره زندگی را بدین منظور نقاشی نمیکند که نشان داده شود به زیستن نمی‌ارزد، بلکه زندگی را با تمام آنچه اسباب درد و رنج آدمی فراهم می‌آورد پیش چشم خواننده به تصویر میکشد تا نشان داده شود که اینگونه زندگی، به زیستن نمی‌ارزد تا شاید بتوان راهی برای بهتر زیستن یافت. به همین دلیل است که پیوسته در میان دو قطب، در نوسان است: یکی سایه و دیگری روشنایی و بدلیل شرایط نامناسب جامعه، در سایه‌روشنهای زندگی و در آتارش روشنایی پیوسته دور و کدر است. او در سایه‌روشن اندیشه‌های خویش از یک قطب به قطب دیگر میرود، بدون آنکه راهی بیابد اندیشه‌های مختلف را می‌آزماید و زندگی را تحت لوای آنها تجربه میکند؛ اما هیچیک از مکاتب فکری و جریانهای اندیشگی نمیتواند زندگی را در نظر او معنا ببخشد؛ در نتیجه او پیوسته به قطب تاریک زندگی نزدیکتر میگردد.

در پاسخ به این پرسش که آیا ساعدی را میتوان شاعر فلسفی دانست یا نه، جوابی قطعی وجود ندارد؛ او از طرفی به وجود می‌اندیشد و بویژه در مجموعه حاضر، از دریچه فلسفی به هستی مینگرد و از طرفی دیگر نیز نمیتوان آنچنان از ساختار و کلیت فلسفی مشخصی برخوردار باشد. او در کارهای جاری زندگیش تلاش میکند هر لحظه متفاوت باشد و آن را در مجموعه داستانهای خود بازتاب دهد و چه‌بسا در میانه راه، لحظاتی را تجربه میکند که باید به اصل وجود بیندیشد و این مسئله، در تلاقی با ذهنیت کلی‌نگر و کنجکاو او، شکلی فلسفی به خود میگیرد.

ضرورت و سابقه پژوهش

از آنجاکه اگزیتانسن بخش مهم از تاریخ ادبیات مدرن است و بدون شناخت زمینه‌ها و ابعاد آن درک صحیح این ادبیات میسر نخواهد شد، هدف و ضرورت این پژوهش نیز شناخت و معرفی بخش کوچکی از این سبک ادبی در قالب نمونه‌هایی از داستانهای غلامحسین ساعدی است. بنابراین درصدد هستیم با تحلیل داستانهای این نویسنده، گوشه‌ای از ادبیات اگزیتانسن فارسی را متناسب با پرسش زیر واکاوی و معرفی نماییم.

مهمترین شاخصه‌های اگزیتانسن «مرگ، رنج، ترس، گناه» چگونه در آثار غلامحسین ساعدی نمود یافته‌اند؟ درباره پیشینه این پژوهش با جستجو در سایت مجلات علمی داخل و خارج کشور، بویژه مجلات موجود در پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی (sid.ir) مواردی یافت شد، در ادامه به مهمترین یافته‌های این جستجو اشاره میشود.

در مقاله «اگزیتانسن سیالیسم و نقد ادبی» به بررسی جایگاه و تأثیر سارتر و هایدگر در جریانهای ادبی معاصر پرداخته شده است (امن‌خانی و حسن‌پور آلاشتی، ۱۳۸۶). در مقاله «ادبیات و فلاسفه وجودی» (امن‌خانی و

خطاط، ۱۳۸۷) علل پیوند اگزیزستان‌سیالیسم با ژانرهای ادبی بررسی شده است. همچنین مقالات پراکنده‌ای در خصوص پیوند این اندیشه با برخی آثار ادبی نگاشته شده است که از آن میان میتوان به «اگزیزستان‌سیالیسم هدایت و بن‌بست نوشتار در سگ ولگرد» (موسوی، ۱۳۸۸)، «موقعیتهای مرزی در فلسفه‌های اگزیزستانس و نهج‌البلاغه» (خردمند، ۱۳۹۲)، «نگاهی اگزیزستان‌سیالیستی به بخشهایی از شاهنامه» (قوام، ۱۳۸۷)، «تحلیل داستان گدای ساعدی براساس اصول و ویژگیهای مکتب اگزیزستان‌سیالیسم» (فشارکی و هاشمی‌زاده، ۱۳۹۳)، «نگاهی به دلواپسیهای وجودی در عزاداران بیل با رویکرد روان‌شناختی هستی‌گرا» (محمودی، ۱۳۹۷)، «بازتاب اگزیزستانس در آثار صادق چوبک» (حسن‌زاده میر علی، انصاری، ۱۳۹۹)؛ «بررسی مؤلفه‌های اگزیزستانس در عزاداران بیل» (بشیری، انصاری، ۱۳۹۹)، «بازتاب اگزیزستانس در داستان آتما سگ من» (بشیری، انصاری، ۱۳۹۹) اشاره کرد.

تاکنون پژوهشی در زمینه بازتاب اگزیزستانس در آثار غلامحسین ساعدی بصورت کلی، انجام نشده است. خلأ تحقیقاتی در این مورد، ضرورت انجام پژوهش را به اثبات میرساند.

بحث و بررسی

اگزیزستانس

آنچه را که با «من» به آن اشاره میکنیم، اگزیزستانس است. اگزیزستانس همان «من» است تا وقتی که بصورت موجودی عینی همچون یک شیء تلقی نشده باشد. اگزیزستانس را با تجربه‌های عادی نمیتوان تجربه کرد، باید با آزادی و انتخاب آن را محقق ساخت. «اگزیزستانس متفاوت از هر آن چیزی است که از خارج به من مربوط میشود و زایل‌شدنی است و به شرایطی وابسته است که من آن را ننهادهام» (آشنایی با سارتر، استراتن: ص ۱۹۹). وجودی که نیست، بلکه میتواند و باید باشد و در جریان زمان تداوم مییابد.

انسان در اولین مراحل آگاهی به خویشتن، خود را بعنوان موجودی (دازین) (وجود جسمانی) در بین دیگر موجودات مییابد؛ در شرایطی که خود او فراهم ساخته، شرایط فرهنگی، طبیعی و تاریخی. اما چون باید عمل کند و انتخاب نماید از این شرایط فرا میرود. بالأخره اوست که باید تصمیم بگیرد که واقعاً چیست. «ابتدا از محیط و شرایط، احساس امنیت میکند و پرسشی ندارد، ولی به نحوی احساس «شکست» و عدم امنیت در شرایط و اوضاع پیرامونش او را به اگزیزستانس خاص خود ملفت میکند. موقعیتهایی در زندگی انسان بوجود می‌آید که او را متوجه مرزها و محدودیتهای خود و مقدرات خویش میسازد، این تجربه را تجربه نهایت (Limit) و موقعیتهای مرزی میگویند» (زندگینامه فلسفی من، یاسپرس: ص ۹۹). انسان در موقعیتهای عادی میتواند آن را تغییر دهد و مطابق خواست خود از آنها استفاده کند، ولی بطور خاص در چهار موقعیت احساس میکند که نمیتواند آنها را تغییر دهد و با اموری گریزناپذیر روبروست.

انواع موقعیتهای مرزی

باوجود آنکه موقعیتهای مرزی یکی از مبانی اگزیزستانسها بحساب می‌آید و همه اگزیزستانسها آن را قبول دارند، تعبیرهای گوناگونی از آن را برشمرده‌اند (اگزیزستان‌سیالیسم، ملکیان: ص ۱۶۶). «موقعیتهای مرزی عبارتند از «مرگ، رنج، ترس و گناه» است. انسان در موقعیتهای مرزی شکنندگی شرایط بیرونی حیات را تجربه میکند و به دریافتی عمیق از حیات نائل می‌آید» (ژان پل سارتر، باتلر: ص ۸۷). مرگ همیشه با انسان است. آگاهی به مرگ

موقعیتی است که دازین بطور کلی خود را در تهدید میبیند. در این حالت دازین منتفی میشود و انسان به اصل هستی خویش رجوع مینماید و اصل اگزستانس که امر متعالی است به نحوی بر او رخ مینماید. رنج همواره ملازم ذات انسان است. «به تعبیر نیچه انسان چنان سخت رنج میکشد که خنده را اختراع کرده است» (همان: ص ۱۶۷). ترس و گناه نیز مقتضای حیات انسان است، ولی در اغلب اوقات انسان از این موقعیتهای اعراض و غفلت میکند. استقبال از این احوال و تجربه حال نهایت و پذیرش آنها باعث به خود آمدن انسان میشود. سست‌بنیانی محیط و شرایط بیرونی و دلخوشیهای بی‌اساس خویش را درمییابد؛ با تداوم این تجربه و دریافت هستی‌نمایی این جهان، نور حقیقت میتابد و احساس وابستگی و ارتباط با امر متعالی حاصل میشود. این تجربه اساسی به گونه چشم بدست می‌آید. «گذشتن از سطح دازینی و نیل به سطح اگزستانس منوط به جهش است. جهش به سویی که فراتر از اندیشه است» (زندگینامه فلسفی من، یاسپرس: ص ۸۴).

اگزستانس در چنین احوالی رو به تعالی بودن وجود خویش را تجربه میکند. این تجربه نهایت و مقدمات عقلی آن، بدون یکدیگر بیحاصلند. عقل و تفکر بدون تجربه اگزستانس در انسان، به انس و الفت با امر متعالی نمی‌انجامد.

تحلیل اگزستانس در داستانهای غلامحسین ساعدی

مرگ

از نگاه انسان‌شناسی جدید، «مرگ‌آگاهی» عنصری اساسی در قوام وجود انسان است که او را از حیوان متمایز میکند. از نظر انسان‌شناسان عموماً و اگزستانسها خصوصاً، آگاهی از مرگ معادل «آگاهی از زندگی روبه‌پایان» است. به عبارت دیگر ایشان معتقدند «مرگ‌آگاهی در وهله اول، تأملاتی نظری درباره پایان جهان و زندگی انسان نیست، بلکه تلاشی است برای یافتن چارچوب معنایی که در درون آن، زوال و فنای وجود انسان قرار میگیرد» (فلسفه وجودی، مک کواری: ص ۳۰). به عبارت دیگر، برای اگزستانسها، مرگ بیشتر حدود و مرزبندیهای زندگی را آشکار میسازد تا خاتمه دادن به آن را؛ از اینرو اگزستانسها توجه خاصی به مرگ نشان میدهند و با وجود اختلاف نظر درباره موقعیتهای مرزی، اکثراً بر سر مرگ بعنوان یکی از آن موقعیتهای توافق دارند. امکان مرگ، همانند امکان نقطه‌ای در انتهای یک راه نیست که انسان با صرف وقت بدان برسد. این نوع نگرش به مرگ، نگرشی صرفاً افاقی است که انسان را بیشتر از آن که به مرگ نزدیک کند، از آن دور میسازد.

موضوع مرگ همانطور که در فلسفه اگزستانس مطرح است، در آثار ادبی اگزستانسیالیستی نیز از نقاط برجسته و قابل تأملی است که بدان پرداخته میشود. در این آثار هیمنه سهمگین مرگ بر زندگی انسان نمایان است. مرگ حضوری مستمر در تمام صحنه‌های زندگی دارد و نویسنده دائماً در حال تحلیل آن است و آن را تعیین‌کننده زندگی و رمز نیستی و پایان بیهوده دنیا میداند.

این موضوع در بخشی از داستانهای غلامحسین ساعدی بچشم میخورد. شخصیت‌های داستان در مورد پوچی و بیهدفی زندگی با اگزستانسیالیستها هم‌عقیده هستند. در حقیقت مرگ و خودکشی در قاموس فلسفی قهرمان داستانها از سویی پایان یافتن بی‌معنایی زمان در دنیایی است که بر او سنگینی میکند و او را آرام‌آرام بسوی مرگ میبرد؛ مرگ تدریجی که وجودگرایان با عنوان «تناهی» از آن یاد کرده‌اند و هایدگر اصطلاح «Vorlaufen»: «باید در انتظار مرگ بودن» را برای آن انتخاب کرده و آن را عامل پیونددهنده هستی و وجود هستنده، دانسته است» (فلسفه وجودی، مک کواری: ص ۱۷۶) و از سوی دیگر مرگ آغاز راهی است که به دنیای بسیار بزرگ و ناشناخته میرسد.

در مجموعه داستان *عزاداران بیل* در واقع داستان نزول بلا و مصیبت است برای اهالی بیل که هیچ راه رهایی برای آنها نیست. بلاهای طبیعی مثل مرگ و میر، بیماری، قحطی، خشکسالی، مرگ گاو مشهدی حسن، مرگ زن کدخدا، مرگ ملای ده، مرگ سگی که وارد ده شد، بیماری موسرخه که سیری‌ناپذیر بود، خروج اسلام از ده و مهاجرت به شهر بعثت شایعات و بدگویی اهالی ده پشت سرش.

در داستان *مسخره نوانخانه*، مجید زمزمه، کارمند بازنشسته بایگانی دادگستری، برای خرید از خانه خارج می‌شود، اما هنگامی به خود می‌آید که «ساعتهاست روی یک نیمکت کنار خیابان نشسته و درباره مرگ می‌اندیشد» با اینکه «مرگ تنها مسئله‌ای بود که آقای زمزمه هیچوقت درباره‌اش فکر نمی‌کرد» (شب‌نشینی باشکوه، ساعدی: ص ۱۲۵). علت اصلی این یأس را زمزمه در بخشی از داستان، با این عبارت بیان می‌کند:

«اوضاع ما خراب نیست قربان، اوضاع دنیا خرابه» (همان: ص ۱۳۰). تنها راه نجات از این اوضاع خراب، مرگ است. صبح روز بعد، زمزمه همراه با پیرمردی که در حقیقت فرشته مرگ است، به جایی نا معلوم می‌رود: «خداحافظ دوستان! بالأخره راه نجاتی پیدا شد و فرشته رحمتی مرا از بدبختی رهایی بخشید...» (همان: ص ۱۳۵).

احساس یأس و بیهودگی در میان دانش‌آموختگان، گاه به خودکشی منجر می‌شود. در داستان «دو برادر» از مجموعه *واهمه‌های بی‌نام و نشان*، برادر کوچک کار می‌کند و برادر بزرگتر همواره در حال خوردن، خواندن و خوابیدن است. پیرزن صاحب‌خانه آنها را وادار کرده است خانه را ترک کنند. خانه جدید که به آن نقل مکان می‌کنند پر است از «حشرات ریز رنگارنگ، هزاران عنکبوت با پروپاچه پشم‌دار، سوسکهای الوان و درشت... و مگسهای پیری که قوز کرده راه می‌رفتند... و کرمهای سبزرنگی که مثل چوب کبریت دوتا دوتا موازی و در کنار هم به جلو می‌خزیدند» (واهمه‌های بی‌نشان، ساعدی: ص ۲۷). شباهتی که برادر بزرگ میان خود و کرمها می‌بیند، پوچی، بیهودگی و سرخوردگی او از گذشته‌ای است که برای خواننده نامعلوم است. «منم مثل اینام، منم یه کرم موازی‌یم. منم بیهدفم، منم همینجوری میرم و خسته نمیشم و نطفه نمیشم» (همان: ص ۲۸). او بیشباهت به روشنفکران سرخورده آن دوران نیست و ممکن است یأس او متأثر از ناکامیهای اجتماعی و سیاسی باشد؛ اشاره‌ای که یک بار در داستان به مرداد ۳۲ میشود (همان: ص ۲۶) این گمان را تقویت می‌کند. با ورود به خانه جدید، برادر بزرگ درمی‌یابد برادر کوچک و زن جوان دیگری با یکدیگر سرسری دارند. برادر بزرگ که خود را تنها تر از همیشه می‌بیند، با طناب خودکشی می‌کند.

خودکشی قشر روشنفکر و تحصیل‌کرده در پاره‌ای از دیگر داستانهای ساعدی نیز بازتاب یافته است. از فحوای داستانها چنین استنباط می‌شود که پوچی و بیهودگی زندگی صنعتی و نیز نداشتن دغدغه‌های شغلی و معیشتی، در اقدام قشر روشنفکر و تحصیل‌کرده به خودکشی مؤثر است. در داستان کوتاه «تب» کاف که آن روز دیرتر از خواب بیدار شده است، به دانشکده نمی‌رود. به دوستانش زنگ می‌زند و از خودکشی می‌گوید: «هیچ معلوم نیس که مرگ همیشه بد باشه. از کجا معلوم اونایی که خودکشی میکنند، از کارشون لذت نمی‌برن؟» (همان: ص ۱۱۷). دوستان کاف که دلواپس او هستند، به خانه می‌آیند و پس از دعوایی دوستانه، با کاف از خانه خارج می‌شوند. شب‌هنگام، کاف که مشروب زیادی خورده است، به خانه بازمی‌گردد، قرصها را با آب حل می‌کند و همه را یک‌نفس توی شکم خالی می‌کند و با صدای بلند به خنده می‌افتد (همان: ص ۱۲۴).

در داستان «تب و دو برادر» شاهد خودکشی و مرگ شخصیتها هستیم. آدمهایی که در لابلای اعمال عادی و تکراری با هوی‌وهوس زندگی میکنند، زمانی که به از دست رفتن لحظات می‌اندیشند، با شکنجه و عذاب زیست

میکنند؛ زیرا از طرفی خود را در برابر کارهای تکراری با یک دنیا سؤال مواجه مییابند و از طرف دیگر خویشتن را به مرگ و فنا نزدیکتر میبینند.

رنج

هیچ انسانی بر روی زمین از رنج در امان نیست. از نظر اگزیتانسانها، رنجش بشر در انواع و اطور گوناگونی مانند بیماریهای فیزیکی، ناراحتیهای روانی و درونی یا شرایط بیرونی چون بیعدالتی، بر وی تحمیل میشود، اما در هر صورت همه انسانها با یکدیگر، در تجربه رنج سهیم هستند. «بنا بر اندیشه اگزیتانسانهایی همچون یاسپرس، اگر زندگی آدمی سراسر شادی و لذت باشد، خوب بودن سختتر از هنگامی است که وی در رنج و محنت بسر میبرد. چراکه اصولاً انسان در مواقع خوشی و لذت از خویشتن غافل است، حال آنکه در هنگامه سختی و رنج تمام تلاش خود را بکار میبرد؛ در شرایط دشوار، انسانها تلاش میکنند تا خود و مهارتهای درونی خویش را بهتر بشناسند و از طریق تقویت و به فعلیت رساندن آن مهارتها با موقعیت دردناکی که در آن بسر میبرند، مبارزه کنند. از این جهت محدودیت و محنت، هستی انسان را متعالی ساخته و من حقیقی را به وی میشناساند» (زندگینامه فلسفی من، یاسپرس: ص ۹۹).

درد و رنج باعث گشایش ذهن انسان و تفکر او به هستی امور میشود. اگزیتانسانها معتقدند درد یکی از اعضا بدن، باعث جلب توجه انسان به آن ناحیه میشود و همین توجه و التفات زمینه هستی امور را موجب میشود. عدم درک انسان از هستی‌شناسی و دلهره از آن، باعث درد و رنج انسان میشود و همین درد و رنج باعث گشایش ذهن انسان بر هستی خود و جهان میشود. «در نظر اوانامونو نیز «درد و رنج» مانند نظر تمام پیروان فلسفه اصالت وجود خاص انسانی، وسیله بیداری است. پای آگاهی از شخصیت و در جریان امور قرار گرفتن و فعال بودن درمندی، اساس کار است» (شناخت‌نامه ساعدی، مجایی: ص ۷۷).

احساس رنج در بسیاری از شخصیت‌های داستانهای ساعدی دیده میشود، رنجی که میتواند ناشی از غمگینی، گنجی یا حواسپرتی، اضطراب، نداشتن تمرکز فکری، احساس درماندگی، سرزنش کردن خود و توهم باشد. در داستانهای ساعدی، در اغلب مواقع، رنج متأثر از مسائل و مشکلات روزمره است و در حقیقت متأثر از عوامل بیرون از جسم فرد بوجود می‌آید. از میان عوامل بیرونی جامعه و ساختارهای خاص سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، مهمترین عامل بروز حالاتی مشابه افسردگی در شخصیت‌های داستانهای ساعدی محسوب میشود؛ پاره‌ای از مهمترین مظاهر آنها عبارتند از: یکنواختی زندگی کارمندان، فضای نامناسب ادارات، ناامیدی کارمندان از ارتقای شغلی و معیشتی، یأس و دلمردگی روشنفکران و تحصیل‌کردگان از ایجاد تحول در وضعیت و شرایط کنونی، فردگرایی و در نتیجه درونگرایی و در خویشتن فرورفتن که محصول مدرن شدن جوامع است. حالتی نظیر افسردگی که بیشتر بصورت یأس، غم و بی‌انگیزگی ظاهر شده است، میان قشر کارمند و تحصیل‌کرده داستانهای ساعدی دیده میشود. اغلب کارمندان مجموعه داستان شب‌نشینی باشکوه، پس از بازنشستگی به این حالتها دچار میشوند. بیکاری و طرد شدن از جامعه، خانه‌نشینی، تنهایی و اندیشیدن به اموری همچون مرگ، از مهمترین عوامل ابتلای آنان به چنین حالت‌هایی است. در نخستین داستان این مجموعه، در بخشی از مراسمی که برای بازنشستگان برگزار شده است، از آنان دعوت میشود شیرینترین خاطرات خود را برای حاضران تعریف کنند. ابتدا از آقای مظلوم‌پرست، رئیس سابق دبیرستان مهر ایران، دعوت میشود برای بیان خاطره‌اش پشت میکروفون برود. مظلوم‌پرست از جایش حرکت نمیکند. مظلوم‌پرست را بسمت میکروفون میبرند و او بلندبلند میخندد و حضار

به خنده می‌افتند. از او در خواست میکنند خاطره‌ای تعریف کند: «قضیه اون بارو رو بگین که رفته بود آذوقه بخرد و عوض آذوقه، سنگ آسیا خریده بود» یا «ماجرای اون موش گنده را بگین که رفته بود تو متکای خانم و هی تکان میخورد و خانمتون هی به شما اشاره میکرد که چرا نمیذارین بخوابین» (شب‌نشینی باشکوه، ساعدی: ص ۲۱). محتوای درخواست مخاطبان نشان میدهد مظلوم‌پرست در گذشته شوخ‌طبع و بذله‌گو بوده است، اما در آن مراسم او ناگهان به گریه می‌افتد و ناچار وی را بر صندلی مینشانند.

در داستان کوتاه «عافیتگاه» از مجموعه دندیل و همچنین در *رمان تاتار خندان*، رنج یأس و فردگرایی تحصیل‌کردگان، با گریز از شهر و حضور در ولایات و روستاهای بی‌نام‌ونشان و درآمیختن با زندگی ساده و بی‌آلایش و صمیمیت و یکرنگی روستاییان، رفته‌رفته رنگ میبازد. *راوی تاتار خندان* که پزشک بیمارستان است و همواره کارش را خوب انجام داده است، استعفایش را مینویسد. *راوی* به رئیس بیمارستان میگوید: «شاید باور نکنید که من دو سه برابر مریضهای اینجا داروی آرام‌بخش میخورم و هیچ شبی هم نشده که بدون مشروب خوابیده باشم. اوضاع روحییم خیلی افتضاح و قاراشمیشه، تنها راه چاره اینه که به یه گوشه پرت و دورافتاده‌ای برم و مدت‌ها بیفتم» (دندیل، ساعدی: صص ۱۰-۱۱). *راوی* به ده ناشناخته‌ای به نام «تاتار خندان» میرود. در مهمانخانه گرمان، به خودکشی فکر میکند: «یکباره به سرم زد که عوض یکی دو تا میتوانم پنجاه شصت قرص را یک‌جا بلعم و دراز بکشم. ... صبح جنازه یک غریبه را با چشمهای باز و دست‌وپای سفت‌شده، روی تخت پیدا میکردند» (همان: ص ۲۴)؛ اما خودکشی نمیکند و به تاتار خندان میرود. دهاتیها حضورش را به فال نیک میگیرند. دوری از شهر، معاشرت با دهاتیهای سرخوش، ساده و بیریا، سرگرمی به کار طبابت و نیز آشنایی با دختری به نام پری و ازدواج با او، نرم‌نرمک افسردگیها، دل‌مردگیها و خیال‌بافیهای *راوی* را کاملاً محو میکند.

حواس‌پرتی از دیگر مظاهر رنج در داستانهای ساعدی است. حواس‌پرتی بیشتر در دوران پیری رخ میدهد و بیشترین بازتاب آن در مجموعه *شب‌نشینی باشکوه* است؛ از جمله در داستان *مسخره نوانخانه* (که پیش از این ذکر شد) و همچنین در داستان «چتر» هنگامی که آقای حسنی از خانه خارج میشود، وضعیت خود را اینگونه توصیف میکند: «گرفتار چه افکار مضحکی هستم، این چیه مغز منو بهم میزنه. یه چیز خراب شده. یه چیزی پاره شده، تو پشتم یه چیزی تکون میخوره، عین یه مار کوچولو. نکنه یه وقت نیشم بزنه، یه وقت سخته بکنم» (شب‌نشینی باشکوه، ساعدی: ص ۳۱). آن روز هوا بارانی است. آقای حسنی خریده‌های خانه را انجام داده، اما در میانه راه چترش را گم میکند. خیس و آب‌کشیده به خانه میرود. بسته‌های آذوقه را به همسرش میدهد، ناگهان چتر روی بازوی آقای حسنی نمایان میشود.

توهم از دیگر مظاهر رنج در داستانهای ساعدی است. در داستانهای ساعدی دو تن از کارمندان مجموعه *شب‌نشینی باشکوه* و نیز سرهنگ بازنشسته داستان «آرامش در حضور دیگران» دچار توهم میشوند. در «خوابهای پدرم» از مجموعه *شب‌نشینی باشکوه* کارمند به توهم و تشنج دچار است. او پدر *راوی* داستان است. *راوی* جوانی پدر را با قیافه آراسته، گونه‌های تقریباً برجسته و موهای شانه‌شده بارها در عکس دیده است (همان: ص ۵۲) او اکنون حتی جمعه‌ها هم به کار مشغول است و هر بار که حسابهای اداره درست از آب در نمی‌آید، به حالاتی نظیر حمله و تشنج دچار میشود. پدر از همکاری به نام «دفتری» سخن میگوید که بخاطر نادرستی حسابها، به او اتهام اختلاس زدند. ترس برای ازدست دادن شغل که تنها منبع تأمین زندگی خانواده است و همچنین یکنواختی کار، زندگی راکد، ناامیدی از ارتقای شغلی و معیشتی موجب میشود که گاه پدر به توهم دچار شود؛ مثلاً وقتی عددها جابجا میشوند،

به همسرش بدگمان میشود و تصور میکند او چیزی به خوردش داده است تا دیگر کار اداره را به خانه نیاورد و در نتیجه زن را کتک میزند. گاه نیز پسر را با رئیس اداره اشتباه میگیرد.

در «آرامش در حضور دیگران» بازنشستگی، پیری و در نتیجه تنهایی و احساس طرد شدن از جامعه و همچنین اختلاف سنی و فرهنگی با ملیحه و مهلقا (دخترها) و منیژه (همسر) را میتوان از مهمترین عوامل ایجاد توهم و رنج در سرهنگ برشمرد که بیش از همه در صحنه‌ای که دخترها با منیژه برای خرید بیرون رفته‌اند، نمایان است. آمنه (خدمتکار خانه) در حال تمیز کردن مرغ است که سرهنگ با گلدان به او حمله میکند و معتقد است آمنه آزارش میدهد. وقتی منیژه و دخترها به خانه باز میگردند، سرهنگ در حال نامه نوشتن و گریستن است. سرانجام نیز سرهنگ را به تیمارستان میبرند.

رنج ناشی از توهم را در داستانهای روستا نیز میتوان یافت. در نخستین داستان عزاداران بیل، رمضان که بعلت دل‌بستگی شدید به مادر، قادر به درک واقعیت (مرگ مادر) نیست، نیمه‌شب صدای در زدن را میشنود. در را باز میکند و ننه رمضان را میبیند که لباسهای نو پوشیده و میخواهد او را با خود ببرد.

گاو مشدی حسن میمیرد، اما مشدی حسن که نمیتواند واقعیت را درک کند، به حالتی جنون‌آمیز دچار میشود که احتمالاً از خودبیگانگی است. «این اصطلاح معادلی است برای آنچه در گذشته و حتی امروز میان عامه مردم، جنون و دیوانگی خوانده میشود؛ به تعبیر دیگر، بیمار در این حالت به نوعی احساس مسخ شخصیتی دچار میشود» (فرهنگ جامع روانشناسی و روان‌پزشکی، پورافکاری: ص ۵۳).

مشدی حسن که نمیتواند مرگ گاو را باور کند، خود را گاو تصور میکند و هنگامی که بلیپها وانمود میکنند که او گاو است، «آرام و خوشحال شده آهسته شروع به نشخوار میکند و از آنها علف و کاه و آب درخواست میکند» (عزاداران بیل، ساعدی: ص ۱۳۳). روستاییان، درمانده از درک حقیقت، مشدی حسن را به مریضخانه میبرند، اما او نرسیده به مریضخانه جان میبازد.

ترس آگاهی

یکی از خصلتهای اختصاصی اگزستانسها، تأکید روی احساسات یا حالات انسان بعنوان عوامل منکشف حقایقی درباره هستی وی است. برخی از ایشان احساساتی مانند دلشوره، ملال و یا حتی تهوع را بعنوان احساسات هستی-شناسانه در نظر میگیرند که میتوانند جنبه‌های درونی و تاریک وجود انسان را آشکار کنند. برخی دیگر از اگزستانسها احساساتی چون سرور، امید و یا تعلق داشتن را از سنخ احساسات هستی‌شناسانه معرفی میکنند. اما علت اختلاف نظر فیلسوفان این مکتب در مورد در نظر گرفتن احساسات سلبی و یا ایجابی بعنوان احساس مهم و هستی‌شناسانه، در اینجا ربطی به نگاه دینی یا غیردینی آنان ندارد. چنانکه کی‌یرگور عارف مسیحی، «دلشوره را بعنوان حس هستی‌شناسانه مطرح میکند، حال آنکه نیچه، فیلسوف ملحد، شادی و سرور را در اولویت احساسات هستی‌شناسانه قرار میدهد. در هر صورت، آنچه مهم است، نگاه غالب در میان اگزستانسها با توجه و درک تراژیک آنان از زندگی است» (فلسفه وجودی، مک کواری: ص ۱۶۳). بدین منظور در اینجا به دلشوره بعنوان حس و انفعالی هستی‌شناسانه و نهادین پرداخته میشود.

«بنا بر اندیشه اگزستانسها، انسان بواسطه مسئولیت ناشی از انتخاب همواره به نوعی، در حالت دلشوره و تشویش درباره نتایج انتخاب خود بسر میبرد، از اینرو «کی‌یرگور تعابیر متفاوتی همچون سرگیجه یا سرگستگی را برای

دلشوره بکار میبرد. همچنین از نظر او، دلشوره پیش‌فرضی برای گناه نخستین است» (مفهوم ترس‌آگاهی، کی‌یرکگور: ص ۲۵).

در آثار غلامحسین ساعدی از میان داستان‌هایی که در شهر روی می‌دهند، نمونه آشکار ترس را میتوان در داستان کوتاه «ظهر که شد» از مجموعه شب‌نشینی باشکوه مشاهده کرد. آقای عرفانی، معلم مدرسه، احساس درد و سوزش عجیب در معده دارد. تنها راه درمان عمل جراحی است. اما آقای عرفانی از عمل جراحی وحشت دارد. گذشته از ترس آقای عرفانی از عمل جراحی، عوامل ابتلای او به زخم معده در داستان تا حدی مشخص است. آقای عرفانی دو نامه از دوستش دریافت کرده است که محتوای نامه‌ها نشان می‌دهد او سیگار میکشیده، مشروب میخورد و همواره حرص و جوش میخورد است. سرانجام پس از تعطیلی مدرسه، عرفانی حال بدی پیدا میکند و نقش بر زمین میشود.

از میان داستان‌های روستا، ترس و اضطراب بیش از همه در مجموعه داستان «ترس و لرز» تبلور یافته است. ترس و اضطراب شاکله غالب مضامین داستان‌های ساعدی را تشکیل میدهد. نمونه آشکار اضطراب را میتوان در شخصیت محمد احمدعلی مشاهده کرد که همواره از امور مبهم دچار اضطراب است. در قصه ششم از این مجموعه، پسر کدخدا به او میگوید:

«تو که از همه چیز واهمه داری؛ اگر صدا باشه، میترسی؛ اگر صدا نباشه، میترسی؛ باد بیاد میترسی؛ باد نیاد، میترسی؛ شب میترسی؛ روز میترسی؛ نمیداری یه شب جماعت راحت بخوابی» (ترس و لرز، ساعدی: ص ۱۲۹). با این همه بنظر میرسد اضطراب و ترس در داستان‌های این مجموعه، نه متأثر از علل خاص روان‌شناسی، بلکه بیشتر از سبک این داستانها، یعنی رئالیسم جادویی، نشئت گرفته باشد که مهمترین مظاهر آن را میتوان چنین برشمرد: حضور خلاف عادت و غیرمنتظره غریبه‌ها در آبادی، دریا و صداهای موهوم و غریبی که از آن برمیخیزد، برکه ایوب و اصوات ناآشنایی که از آن به گوش اهالی آبادی میرسد، هوایی شدن و گاه گرفتار شدن هریک از اهالی آبادی و ...

در قصه سوم از مجموعه داستان ترس و لرز معضلی وجود دارد که ناشی از وحشت‌زدگی یا افسردگی است. این مشکل محصول حوادث و رویدادهای طبیعی است که از حیطة اختیار بشر یا دست‌کم بشر روستایی داستان‌های ساعدی بیرون است. در این داستان، زن عبدالجواد طفل مرده‌ای بدنیا آورده است. زاری زن، اشک، آه و گاه نعره‌ها و بیتابیهایی حاکی از این است که او دچار مشکلی روحی یا به تعبیر اهالی آبادی هوایی شده است. عبدالجواد وضعیت زن را اینگونه توصیف میکند: «زنها بالاسرش هستن، وقتی آرومه، مادرم جوشانده بهش میده، اما وقتی باد تو کله‌ش میپیچه، دیگه هیشکی حریفش نیست. میزنه، میشکنه، میخونه و گریه میکنه» (همان: ص ۶۴). روستاییان سرانجام زن را نزد اسحاق حکیم میبرند که در آبادی گورزه زندگی میکند، اما زن در حین درمان شگفت‌آور اسحاق، نعره‌ای میزند و در صحنه پایانی، خمیز و هاجر (خدمتکاران اسحاق) تابوتی حمل میکنند که نشان میدهد زن مرده و قربانی جهل و بیتجربگی روستاییان شده است.

گناه

«گناه» بعنوان مؤلفه‌ای که همواره با ترس‌آگاهی (anxiety) فلسفی انسان به ظهور و بروز میرسد» (مفهوم ترس‌آگاهی، کی‌یرکگور: ص ۵۳). همواره در کاوشهای وجودی فیلسوفان اگزیستانس مطرح بوده است. «در اگزیستانس، از سویی هر تفسیری از وجود انسانی مشروط به شرح و گزارشی از ایده گناه است؛ به این معنا که گناه حالت یا شرط پایدار طبیعت بشری است و از سوی دیگر در افق نگاه برخی پیروان این فلسفه یکی از امکانات

فرد است و انسان پرتاب شده به درون این جهان محکوم به آزادی و مسئول سرنوشت، جامعه و زمان خود است و باید مسئولیت این آزادی و گناهی را که بواسطه اعمالش مرتکب میشود، بپذیرد» (همان: صص ۱۰۷-۱۱۱).

در ادبیات اگزستانسی علاوه بر مضامینی چون تنهایی، ترس و مرگ، اندوه، پوچی و بدبینی به این مقوله یعنی احساس گناه ناشی از مسئولیت انتخاب نیز پرداخته میشود.

در مجموعه داستانهای غلامحسین ساعدی گناهان چون دزدی و گدایی، خودفروشی و ناموس فروشی برای کسب درآمد، روی آوردن به فساد و هرزگی و دلخوشی به خوشیهای جنسیتی، از بین رفتن مهر و محبت، عاطفه و انسان دوستی، ظلم به دیگران و پایمال کردن عدالت، گناه برادرکشی، پدرکشی، مادرکشی، مورد بررسی قرار میگیرد.

در داستان *آشغال‌دونی* از مجموعه داستان *گور و گهوره* وضع زندگی مردم به گونه‌ای است که حاضرند در ازای فروش خون خود کسب درآمد کنند: «یکی از تختها رو نشان داد. رو تخت دراز کشیدم. یارو آستین مرا بالا زد. رو بازوم پنبه مالید و گفت: «چشماتو ببند.» من چشمامو بستم و یک‌مرتبه انگار که زنبوری دستمو نیش زد» (گور و گهوره، ساعدی: ص ۱۱۴).

کنشهای غیراخلاقی «آشغال‌دونی» در فضاهایی واقع میشوند که خود آن فضا واکنش مخاطب را نسبت به نادرستی کنش شخصیت برمی‌انگیزد. برای مثال وقتی علی با پرستار بیمارستان رابطه برقرار میکند، این رویداد در مسجد بیمارستان و در میان مردگان رخ میدهد. بسیاری از عناصر داستانی با یکدیگر تعامل دارند تا قبح این ارتباط غیراخلاقی به مخاطب نشان داده شود. مسجد که بروشنی نماد دین و مذهب است و بعنوان بخشی از بیمارستان میتواند محل طلب شفا و امید باشد، به انبار مرده‌ها و وسایل بی‌استفاده تبدیل شده و در نهایت، جایگاه بروز رذایل اخلاقی و روابط نامشروع است.

موضوع داستان *دندیل* دل‌بستگی به خوشیهای جنسی و هرزگی، فضاحت‌های زندگی شهری، عیش و عشرت و میخوارگی اقبال پایین جامعه با هدف رهایی از غم و مشکلات و فراموش کردن دردها است که از این راه نه تنها دردی دوا نمیشود، به مشکلاتشان نیز چیزی می‌افزاید.

فقر و ناداری بحدی بیداد میکند که شخصی به نام ایوب و زنی به نام خانومی با همکاری همدیگر جاکشی میکنند و از این راه کسب درآمد میکنند. دختر زیبایی به نام تامارا نیز در این راه قربانی میشود. در وصف دختر چنین می‌گفتند که: «دختر هفت هشت کلاس درس خونده، انگلیسی هم میدونه. نمیدونم ایوب چطوری تونسته راضیش کنه. چون داده واسه مشتری خارجی. حیف که خانومی خیلی دندون‌گرده میخواد با همون مشتری اول خرج مریض‌خونه‌شو دربیاره، به این شرط با ایوب معامله کرده که یارو حتماً دختر باشه. سپرده یه مشتری خرپول که بتونه سفره بندازه و پول بریزه، براش گیر بیاوریم. به نظرم دختره هرچی بگی می‌ارزه» (دندیل، ساعدی: ص ۱۶).

در داستان *گدا* از مجموعه داستان *واهمه‌های بی‌نام و نشان*، نشانه‌ای از مهر و محبت، عاطفه و انسانیت دیده نمیشود. بچه‌ها بعد از فوت پدر، مادر را رها کردند، مادر از روستا به شهر مهاجرت کرد. بچه‌ها مادرشان را بخاطر آنکه نمیتوانند از عهده مخارجش برآیند به خانه راه نمیدهند. مادر آواره و درمانده در شهر به گدایی میپردازد. و از سوی عده‌ای بدکاره، بعنوان کشیکچی یک نجیب‌خانه! گمارده میشود و در پایان داستان به گداخانه برده میشود. سرانجام بیمار میشود. بچه‌هایش را میبیند که بر سر ماترکش با هم دعوا میکنند. بعلت فقر و تنگدستی مهر و محبت به مادر در فرزندان خشکیده میشود. هرچند مرگ به معنای مصطلح (مادرکشی) در داستان گدا نیست، اما نویسنده از وضعیت فلاکت‌بار پیرزن و رانده شدن او توسط فرزندان بعنوان «مادر کشی» استفاده میکند.

در داستان کوتاه «بازی تمام شد» نویسنده ضمن بازنمایی زندگی حاشیه‌نشینان شهرهای بزرگ و فقر وحشتناک ناشی از شهرنشینی و کارکردهای مخرب سوداگری و سرمایه‌داری غیربومی و نقش آن در نابرابریهای اقتصادی و اجتماعی و نابودی طبقات تنگدست و کم‌درآمد، درگیری پدر و پسری را دست‌مایه داستان قرار داده است که میتوان از آن به گناه «فرزندکشی یا پدرکشی» تعبیر کرد. پدر حسنی مانند پدران دیگر داستان «بازی تمام شد» که خود آسیب‌دیده روابط ناسالم اجتماعند، هرشب بمحض رسیدن به آلونک، حسنی را به باد کتک میگیرد. تا دلش از نامرادیها و ناکامیهای روزانه خنک شود. حسنی و دوستش (راوی داستان) همدست میشوند و عصری از عصرها که پدر حسنی به رسم عادت، قصد بهانه‌گیری از حسنی را دارد، و دست روی حسنی بلند میکند، پاهای پدر حسنی را میگیرند و او را به زمین میزنند... «حسنی گفت: توشب می‌آی آلونک ما، هر کدوم یه گوشه خف میکنیم تا بیاد دخل منو دربیاره. یک دفعه حمله میکنیم و پاهاشو میگیریم و میزنیمش زمین و کارشو میسازیم» (آشفته‌حالات بیداربخت، ساعدی: ص ۱۱۰).

در داستان «آتش» اشخاص گرفتار تقدیر میشوند. درست در شبی که برادر بیمار از بیمارستان مرخص و به خانه‌اش برمیگردد و جشنی به مناسبت بازیافت سلامتی و بازگشت او برپا میشود، انبار چوب که در همسایگی خانه اوست آتش میگیرد و جان بیمار بخطر می‌افتد. اتفاقاً سه بازیگر مست که از تماشاخانه برمیگردند، متوجه آتش‌سوزی میشوند. برادرها فقط صندوق را از پستوخانه بیرون می‌آورند و برادر بیمار که پای رفتن ندارد در آتش محاصره میشود. همسایه‌ها به بهت و بیم، منفعل میمانند. آتش بالا میگیرد و هیچ‌کس پا پیش نمیگذارد. سه بازیگر مست از درون شعله‌های آتش بیرون می‌آیند. همه چشم به راه مأموران آتش‌نشانی هستند. همه چیز در آتش میسوزد، برادرها فقط به مردمی که از آتش میگریزند، فحش میدهند؛ به آتش گرفتن برادر خود بیتفاوتند و حداقل تلاشی برای نجات برادر بیمار خود نمیکنند؛ به تعبیر دیگر، مرتکب گناه «برادرکشی» میشوند. «ترسیم حالات روانی و دنیای تاریک و ناشناخته درون، جنبه دیگری از داستانهای ساعدی است که بیشتر محققان آن را اصل و اساس درونمایه‌ها دانسته‌اند و بیان مسائل سیاسی و اجتماعی را فرع بر آن قلمداد کرده‌اند. انحصار روابط انسانی به رابطه‌های روانی، تنهایی و دلتنگی، وسوسه خودکشی، همراهی امید به زندگی با هراس از مرگ و ناکامی و سرخوردگی انسان در اثر اشتباهات خود، کنش و واکنشهای اصلی افراد است و بر تمام شخصیت‌های ساعدی سایه انداخته است» (فلسفه‌های اگزستانسیالیسم، دستغیب: ص ۱۰۷). موفقیت نویسنده در نمایش حالات روانی انسان از یک سو با دانش روان‌کاوی او و تجربه‌های پزشکی‌اش در شناخت بیماریهای عصبی و اختلالات روانی مرتبط است و از سوی دیگر، به حوزه مطالعاتی او در ادبیات داستانی مدرن که بر رمز و رازهای روان انسان تأکید دارد؛ چنانکه رگه‌های رئالیسم جادویی مارکز در زبان رمزگونه ساعدی حضور دارد.

نتیجه‌گیری

بخش قابل توجهی از آثار غلامحسین ساعدی دارای مؤلفه‌های اگزستانسیالیسم است. موقعیتهای مرزی نظیر «مرگ، رنج، ترس و گناه» مورد توجه همه اگزستانسیالیستها است و در این موقعیتهای انسان به اصل حقیقی خود رجوع میکند و با توجه به اختصاص این پژوهش به تحلیل این موقعیتهای، در نهایت مهمترین نتیجه‌ای که از غور و تأمل در محتوای داستانهای غلامحسین ساعدی حاصل میشود و همه منتقدان به آن پرداخته‌اند، پیوند مسائل اجتماعی و فردی و بویژه تأثیر اجتماع بر بیماری فرد است. گزاره‌هایی که ارتباط اختلالات روانی را با سطح اجتماعی نشان میدهد، در فهرست زیر خلاصه شده است.

یأس فلسفی شخصیتها با بدبینی اجتماعی و تضادهای اجتماعی درآمیخته است؛ روانشناسی توده‌ها در کنشهای داستانی بشکل واقع‌گرایانه نشان داده شده است؛ روستاییان به شهر پناه می‌آورند و به بی‌اخلاقی و بیخاندانی دچار میشوند؛ حاشیه‌نشینان شهرها به فقر و فحشا مبتلا هستند؛ کارمندان زندگی ملال‌آوری دارند و در انتظار نزول بلا بسر می‌برند؛ روشنفکران مسخ شده‌اند و دچار ازخودبیگانگی هستند؛ فقر در فضای مدرنیزاسیوم تهدیدگر است و سرنوشت شومی برای آدمها رقم می‌زند؛ افراد در اثر قهرمان‌سازی و قدیس‌پروری تباه میشوند؛ شهرنشینان همانند روستاییان گرفتار خرافه‌های خویشند؛ و نتیجه‌زیستن در جدال سنت و مدرنیته، انزوا و تنهایی است که همه اینها در قالب موقعیتهای مرزی «مرگ، رنج، ترس و گناه» قابل بررسی است.

در تفکر اگزیستانسی ساعدی، خبری از آزادی نیست و آنچه وجود دارد تنهایی، پوچی و مرگ است. انسان تنها زاده میشود و تنها می‌میرد. قهرمانان و سوژه‌های انسانی این نویسنده، سردی دنیا را حس میکنند و دوراندیشانه به فراسوی زندگی یعنی عدم قدم برمیدارند و به فراست درمییابند که برای انسان امیدی نیست.

تأثیرپذیری غلامحسین ساعدی از ادبیات جهان مارا به نویسندگانی چون داستایوفسکی، فاکنر، همینگوی، جویز و مارکز ارجاع میدهد؛ زیرا از یک سو ساعدی در شمار نویسندگان دهه‌چهل است که بر اثر گرایشهای سیاسی به نویسندگان روسی توجه کردند و از سوی دیگر، نماینده‌داستان‌نویسی به شیوه‌مدرن است. این تأثیرپذیری او را میتوان در سه سبک تعریف کرد: واقع‌گرایی به سبک نویسندگانی چون چخوف و داستایوفسکی و ذهنگرایی به سبک آثار ذهنی - روایی هدایت، دنیای مسخ و دگردیسی کافکا و فضا‌سازی و همانک مارکز و وجودگرایی یاسپرس و کی‌یرکگارد.

تعارض منافع

نویسندگان این مقاله گواهی مینمایند که این اثر در هیچ نشریه داخلی و خارجی به چاپ نرسیده و حاصل فعالیتهای پژوهشی تمامی نویسندگان است، و ایشان نسبت به انتشار آن آگاهی و رضایت دارند. این تحقیق طبق کلیه قوانین و مقررات اخلاقی اجرا شده و هیچ تخلف و تقلبی صورت نگرفته است. مسئولیت گزارش تعارض احتمالی منافع و حامیان مالی پژوهش به عهده نویسنده مسئول است، و ایشان مسئولیت کلیه موارد ذکر شده را بر عهده میگیرند.

REFERENCE

- Butler, Judith. (2002). Jean-Paul Sartre, Published by Khashayar Deihimi, Tehran: Mahi, p.87.
- Dastgheib, Abdul Ali. (1975). Philosophies of Existentialism; Tehran: Bamdad, p.107.
- Jaspers, Carl. (2011). My Philosophical Biography, Published by Ezatullah Fooladvand, Tehran: Hermes, p.84, 99.
- Kierkegaard, Soren, (2012). The Concept of Fear of Consciousness, Published by Manouchehr Asadi, Isfahan: Porsesh, p.25, 53.
- Malekian, Mostafa. (2000). Existentialism, Philosophy of Rebellion and Revolt, Qom: Ghiasi Kermani, p.166.

- McCurry, John, (1998). Existential Philosophy, Published by Mohammad Saeed Hanaei Kashani, Tehran: Hermes, p.30, 163, 176.
- Mehdipour Omrani, Ruhollah. (2002). Critique, Analysis and Selection of Saedi Stories, Tehran: Roozgar.
- Mojabi, Javad. (1999). Cognitive letter, Tehran: Atie, p.77.
- Poor Afkari, Nusratullah. (1997). Comprehensive Culture of Psychiatric Psychology, Tehran: Contemporary Culture, p.53.
- Sa'edi, Gholam Hossein. (1975). Magnificent nightclub, Tehran: AmirKabir.
- Sa'edi, Gholam Hossein. (1977). Gore and Cradle, Tehran: Agah.
- Sa'edi, Gholam Hossein. (1994). Anonymous fears and signs, Tehran: Nil.
- Sa'edi, Gholam Hossein. (1995). Mourners of Bill, Tehran: Qatre.
- Sa'edi, Gholam Hossein. (2000). Tatar Khandan, Ahvaz: Beh Negar.
- Sa'edi, Ghulam Hussain. (1996). Dandil, Tehran: AmirKabir.
- Sa'edi, Ghulam Hussain. (2000). Fear of Wellers, Tehran: Mahriz.
- Strattem, Paul. (2000). Introduction to Sartre, Published by Zahra Ain, Tehran: Markaz, p.199.

فهرست منابع فارسی

- آشفته‌حالان بیداریخت، ساعدی، غلامحسین. (۱۳۸۸). تهران: نگاه.
- آشنایی با سارتر، استراترن، پل. (۱۳۷۹). تهران: نشر مرکز.
- اگزستانسیالیسم، ملکیان، مصطفی. (۱۳۷۹). فلسفه عصیان و شورش، قم: غیائی کرمانی.
- تاتار خندان، ساعدی، غلامحسین. (۱۳۷۹). اهواز: به نگار.
- ترس و لرز، ساعدی، غلامحسین. (۱۳۷۹). تهران: ماهریز.
- دندیل، ساعدی، غلامحسین. (۱۳۴۵). تهران: امیرکبیر.
- زندگی‌نامه فلسفی من، یاسپرس، کارل. (۱۳۹۰). چاپ عزت‌الله فولادوند، تهران: هرمس.
- ژان پل سارتر، باتلر، جودیت. (۱۳۸۱). چاپ خشایار دیهیمی، تهران: ماهی.
- شب‌نشینی باشکوه، ساعدی، غلامحسین. (۱۳۵۴). تهران: امیرکبیر.
- شناخت‌نامه ساعدی، مجابی، جواد. (۱۳۷۸). تهران: آتیه.
- عزاداران بیل، ساعدی، غلامحسین. (۱۳۷۴). تهران: قطره.
- فرهنگ جامع روانشناسی و روانپزشکی، پورافکاری، نصرت‌الله. (۱۳۷۶). تهران: فرهنگ معاصر.
- فلسفه‌های اگزستانسیالیسم، دستغیب، عبدالعلی. (۱۳۵۴). تهران: بامداد.
- فلسفه وجودی، مک کواری، جان. (۱۳۷۷). چاپ محمدسعید حنایی کاشانی، تهران: هرمس.

گور و گهواره، سعدی، غلامحسین. (۱۳۵۶). تهران: آگاه.

مفهوم ترس آگاهی، کی یرکگور، سورن. (۱۳۹۱). چاپ منوچهر اسدی، اصفهان: پرسش.

نقد و تحلیل و گزیده داستانهای سعدی، مهدی پور عمرانی، روح‌الله. (۱۳۸۱). تهران: روزگار.

واهمه‌های بینام و نشان، سعدی، غلامحسین. (۱۳۷۳). تهران: نیل.

معرفی نویسندگان

محمود بشیری: دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران.

(Email: zrpbashiri2001@yahoo.com)

نیلوفر انصاری: دانش آموخته دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه سمنان، سمنان، ایران.

(نویسنده مسئول: Email: Na142335@gmail.com)

COPYRIGHTS

©2021 The author(s). This is an open access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution (CC BY 4.0), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, as long as the original authors and source are cited. no permission is required from the authors or the publishers.



Introducing the authors

Mahmoud Bashiri: Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Allameh Tabatabai University, Tehran, Iran.

(Email: zrpbashiri2001@yahoo.com)

Niloufar Ansari: PhD student, Department of Persian Language and Literature, Semnan University, Semnan, Iran.

(Email: Na142335@gmail.com :Responsible author)